

# Shiraz-Beethoven.ir

شخصیت رهبر ارکستر  
۹

چوب دستی و سیله کار رهبر  
۱۳

تاریخچه رهبری: مهمترین وظیفه رهبر ارکستر ایнтерپریشن است  
۱۹

یوهان سیاستیان باخ  
۲۷

گنورگ فردربیک هندل  
۲۸

هایدن، موتسارت، بتهوون  
۳۱

پیدایش چویدستی رهبری  
۴۱

هکتور برلیوز  
۴۹

مکتب آلمان:  
فلیکس مندلسون بارتولدی  
۵۳  
ریچارد واگر  
۵۶  
فرانس لیست  
۶۴

هانس فون بلوو  
۷۱

آرتور نیکیش  
۷۹

کارل موک  
۸۷

گوستاو مالر  
۹۳

# Shiraz-Beethoven.ir

ریچارد اشتراوس  
۱۰۱

فليكس وain گارتner  
۱۰۷

آرتورو تو سکانینی  
۱۱۱

ویلهلم فورت ونگلر  
۱۲۳

برونو والتر  
۱۳۳

انگلستان:  
سر توماس بی چم  
۱۴۱

روسیه:  
سرژ کوسویتسکی  
۱۴۷

اتو کلمپر  
۱۵۳

کارل بوم  
۱۵۹

رهبران اروپایی شرقی:  
۱۶۵

اوژن اورماندی  
۱۶۹

گئورگ شولتی  
۱۷۳

گئورگ زل  
۱۷۹

دیمیتری میتروپولوس  
۱۸۳

هربرت فون کارایان  
۱۸۹

# Shiraz-Beethoven.ir

لئونارد برنشتاين  
۲۰۱

رهبران معاصر:

۲۲۷

سرجئو چلییداکه

۲۳۱

ولفگانگ ساوالیش

۲۳۷

پیر بولز

۲۴۱

کارلو ماریا جولینی

۲۴۵

سر کولین رکس دیویس

۲۴۹

آندره پروین

۲۵۳

لورین مازل

۲۵۷

کارلوس کلایبر

۲۶۱

کلادیو آبادو

۲۶۳

سی جی اوزاوا

۲۶۷

زوین مهتا

۲۷۱

ریکاردو موتی

۲۷۵

دانیل بارن بویه

۲۷۹

جیمز لیواین

۲۸۳

سمفونی از بتهوون کار می‌کردند مطابق معمول رهبر از هدف بتهوون در این اثر و زمان و مکان و فرم آن و اهمیت هم آهنگی در اجرای این سمفونی... مشغول حرفای بود که ناگهان برونو لابات با جثه کوچک فریاد زد: «کلمپ شما زیادی حرف می‌زنید» و جنجالی بر پا شد.

بطور مسلم رهبران ارکستر افراد بسیار <sup>لحالی</sup> هستند و به همین دلیل داستانهای فراوانی نیز درباره آنها وجود دارد: داستانهای توسکانینی یا کوسویتسکی و یا اصولاً حکایت از هر فردی که یک بار چوب رهبری را به دست گرفته است و در بیشتر موارد این حکایتها به حقیقت نزدیک می‌شوند.

شغل «رهبری» مانند شغل هر موسیقیدان و نوازنده‌ای بسیار پیچیده و مشکل است. گذشته از این که رهبر در کار خود مسئولیت سنگین‌تری هم بعده دارد و می‌بایست حداقل به نواختن چند ساز تسلط داشته باشد و کلیه سازها را از نظر طریقه نوازندگی و امکانات آن به خوبی بشناسد. رهبر باید برای خواندن یک «پارتیتور<sup>۱</sup>» از توانایی خاصی برخوردار باشد و بتواند سریعاً اساس ساختمنی یک اثر را از روی نت بشناسد و هدف و خواسته آهنگساز را درک کند تا بتواند نوازندگان را در جهت درست راهنمایی کند.

رهبر می‌بایست آثاری را در حافظه خود آماده اجرا داشته باشد، علاوه بر آن داشتن حس شناوی فوق العاده و تشخیص صدا از ارکان واجب برای رهبری است. برای رهبر واجب است که تا حدی به فن آهنگسازی، تنظیم ارکستر و نیز آنالیز یک اثر موسیقی آشنایی داشته باشد.

انتخاب آثاری که در یک کنسرت اجرا می‌شوند کار بسیار حساس و دقیقی است و سلیقه این انتخاب نیز از هنرها بی‌است که یک رهبر باید دارا باشد تا شنوندگانش خسته و کسل نشوند.

از همه این خصوصیات که بگذریم رهبر باید دارای مشخصات ویژه ظاهری نیز باشد که می‌توانیم آن را جذابیت شخصی رهبر نام بگذریم، جذابیتی که نه تنها به فرد فرد نوازندگان بلکه به تماشاگران نیز منتقل می‌شود.

روی پوپیت<sup>۱</sup> میزد گرد و خاک و مو در فضا پخش می شد.

در اینجا می توان از لوئیز اشپور نام برد که نقشی بسیار موثر در رواج «چوبدستی رهبری» در تمام اروپا داشته است. اشپور اهنگسازی موفق بود و در نواختن ویولن نیز مهارت داشت. او نیز مانند اکثر رهبران ویولونیست در ابتدا برای رهبری ارکستر از آرشه ویولن استفاده می کرد و طولی نکشید که کاغذ لوله شده را جایگزین آرشه کرد.

یکی از منقدین درباره اش نوشت:

«آقای اشپور با کاغذی لوله شده و بدون ایجاد کوچکترین صدای آزاردهنده ای رهبری کرد.»

در سال ۱۸۱۷ اشپور آخرین قدم را در این زمینه برداشت و در هامبورگ رهبری را با در دست گرفتن چوب رهبری انجام داد. جالب است که خود در اتوبیوگرافی اش استفاده از چوبدستی را سبک و روشنی فرانسوی می نامد و این نشان می دهد که موسیقیدانان در آن زمان معتقد بودند که این روش جدید از پاریس آمده است. شهرت و نفوذ اشپور در حدی بود که اکثر موسیقیدانان و رهبران آن دوره دنباله را و شدند در عین حال مقاومتها بی نیاز جانب گروههای محافظه کار وجود داشت. ماجراهی رهبری ارکستر فیلامونیک لندن توسط اشپور شنیدنی است. در سال ۱۸۲۰ اشپور به دعوت فردیناند ریس<sup>۲</sup> که از شاگردان بتھوون بود به لندن رفت تا این ارکستر را با نواختن ویولن رهبری نماید. اشپور درباره این کنسرت در کتاب خود می نویسد:

«در کنسرتها بی که در لندن اجرا می شد مرسوم بود که اگر ارکستر یک سمفونی یا اورتور اجرا می کرد نوازنده پیانو پارتبیور اثر را در مقابل خود داشت و گاهی نیز همنوازی می کرد اما رهبری اثر به عهده نوازنده ویولن اول ارکستر بود که سرعت قطعه را تعیین کرده و گهگاه با آرشه ضرب قطعه را مشخص می کرد.»

(۱) Pupitre، پایه ای که نوازنده ای ارکستر نت خود را روی آن می گذارند.

2) F.Ries

ازندگان داشت و معتقد بود نوازنده‌گان و رهبر باید پارتیتور را در سر داشته باشند، سر را در پارتیتور.

در یک تمرین به نوازنده‌گان ارکستر می‌گوید:

«هر وقت تو انتیلد تمام نتها، نوانسها و مفهوم قسمتهای مربوط به هرسازی را در خاطر داشته باشید، قادر خواهید بود از حفظ رهبری کنید».

متاسفانه بلوو زیانی تند و خشن و برخوردي خودخواهانه داشت که غالباً در الیت هنری او ایجاد مشکل می‌کرد. در دوران اقامت در زوریخ به دلیل برخورد و خودخواهانه‌اش، سوپرانیست اپرا اعلام کرد که به کار ادامه نخواهد داد مگر بیر دیگری جایگزین بلوو شود و از آنجا که جانشین کردن خواننده سوپرانو مکلف تر بود، این بلوو بود که ناچار به ترک زوریخ شد.

از سال ۱۸۶۴ و برخورد مجدد با واگنر در مونیخ تمرکزکاری خود را بر روی ختن پیانو گذاشت و فقط گهگاه رهبری می‌کرد. از سال ۱۸۷۷ مجدداً به رهبری ستر پرداخت و مدت‌ها در سمت کاپل مایستر در هانور و سپس در سال ۱۸۸۰ در سرپرست ارکستر درباری ماینینگن به فعالیت‌اش ادامه داد. در این شهر کنتورگ دوم و همسرش که از علاقمندان به موسیقی بودند ارکستری در اختیار بلوو اشتبند تا آثار سمفونیک را در دربار آنها اجرا کند و این بزرگترین شانس برای بلوو زیرا او نیز به آثار سمفونیک بیش از آثار اپرایی تمايل داشت.

بنا به گفته وain گارتنر بلوو در اجرای یک اثر اپرایی به خواننده‌گان و صحنه توجه داشته و یک قطعه اپرایی را مانند یک سمفونی اجرا می‌کرد.

در ماینینگن به مدت ۶ سال ارکستری که شامل ۴۸ نوازنده بود در اختیار داشت. چه این ارکستر بزرگ نبود اما نتیجه کار با آنها برای بلوو رضایت‌بخش بود. او آثار دلیل حافظه قوی‌ای که داشت بدون استفاده از نت اجرا می‌کرد و حتی نوازنده‌گان بزر مجبور می‌کرد بدون نت بنوازنند. در ابتدا نوازنده‌گان دچار مشکلاتی شدند اما باین بیشتر و مرور زمان آنها نیز یادگرفتند آثار را در حافظه خود ضبط کنند و حتی از ارکستر خواست که در هنگام کنسرت ایستاده برنامه را اجرا کنند و به حدی

وقتی دریاره نغمه ارکستر فیلادلفیا با او صحبت شد گفت:  
«خیلی ساده است، نغمه فیلادلفیا من هستم و من نوازنده  
ویولن می‌باشم، همانطور که تو سکانینی در رهبری ارکستر  
ویولنسل می‌نواخت و کوسوویتسکی کنتراباس و  
استکووسکی ارگ و نیز رهبرانی که نوازنده پیانو هستند  
ضریب‌های قوی دارند و از صدای ارکستر این ضربه را تشخیص  
می‌دهید.»

اوژن اورماندی در حین یک کنسرت به دلیل حرکت شدید بازو دچار کشیدگی  
تاندوم شد و به ناچار مدتی از کار بازماند. او پس از بهبودی کامل از به دست گرفتن  
چوب‌دستی برای همیشه خودداری کرد و گفت:

«احساس می‌کنم با دستهایم بهتر به آنچه می‌خواهم می‌رسم تا  
با چوب‌دستی، و بطور مسلم انگشتان از احساس بیشتری  
برخوردارند تا یک تکه چوب خشک.»

با این همه در اجرای آثار اپرایی از چوب‌دستی استفاده می‌کرد تا برای خوانندگان  
مشخص تر باشد. اما استفاده از چوب‌دستی و یا دست نیست که کار رهبر ارکستر را  
سامان می‌دهد، آنچه اهمیت دارد نتیجه‌ای است که حاصل می‌شود و صوتی است  
که به دست می‌آید.

موفقیت و شهرت اورماندی در این نبود که او نوازنده ویولن بود یا با دست  
رهبری می‌کرد بلکه پشنکار و فعالیت خستگی ناپذیری که در طول زندگی خود  
داشت عامل مؤثر پیشرفت و موفقیت او بود.

اوژن اورماندی، تکنیک بدون نقص آمریکایی را با شور و حال و ریتم موسیقی  
مجاری که نه تنها در مغز و انگشتان بلکه در خون او جریان داشت بهم آمیخت و به  
ارکستر و نتیجتاً به شنوندگانش منتقل کرد. اوژن اورماندی در سال ۱۹۸۵ در  
فیلادلفیا درگذشت.

هنگام افتادن با ویولونیست ردیف اول برخورد کرد. در حالی که بطورقطع درد شدیدی داشت و مجروح شده بود با نگرانی جویای حال ویولونیست شد. این شخصیت انسانی لئونارد برنشتاين بود که مملو از عشق و احساس بود و دقیقاً آن را به نوازنده‌گانش نیز منتقل می‌کرد.

یکی دیگر از هنرمندانی که سالها با برنشتاين کار کرده است کریستا لودویک است که محبوبترین خواننده برنشتاين بود. او در سال ۱۹۸۲ درباره برنشتاين و همکاری با او می‌گوید:

«با برنشتاين در نیویورک آشنا شدم و اولین بار برای اجرای سمفونی شماره ۲ از مالر با او به وین رفتم. این اثر را با رهبران زیادی اجرا کرده‌ام اما مجدوب اجرای برنشتاين شدم.

برنشتاين از آن دسته رهبرانی نیست که وقتی اثری را اجرا می‌کنند گوئی همان لحظه تلفنی با آهنگساز آن صحبت کرده‌اند و همه چیز معلوم و مشخص است، نه برنشتاين یک جستجوگر دائمی بود، پارتیتور را زیر و رو می‌کرد و به دنبال نکته‌ای نوین می‌گشت و به راستی نیز چیزی می‌یافت که دیگران متوجه آن نشده بودند. شرم و خجالت برای جستجو نمی‌شناخت و با جرأت جستجوی خود را مطرح می‌کرد و به نظر من همین نکتها به او جلوه و جذابیت می‌داد و من از اولین روز کاری مجدوب او شدم.»

کریستا لودویک اضافه می‌کند:

«برنشتاين فقط عاشق موسیقی نیست، بلکه او خود موسیقی است. تمام وجود او موسیقی است. به او ایراد می‌گیرند که در هنگام رهبری، پرش می‌کند، می‌خواند و می‌رقصد، بله همین طور است زیرا موسیقی را در خود حس می‌کند و از نشان دادن آن شرم ندارد.